

یک دوره آموزش ایمان نامه با عیسی



خطبه ای از کتاب یوحنا 4:46-54

عیسی بار دیگر به قنای جلیل، جایی که آب را به شراب تبدیل کرده بود، رفت. یکی از مأموران دولت در آنجا بود که پسرش در کفرناحوم بیمار و بستری بود. 47 وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است نزد او آمد و خواهش کرد که به کفرناحوم برود و پسرش را که در آستانه مرگ بود شفا بخشد. 48 عیسی به او گفت: «شما بدون دیدن عجایب و نشانه‌ها به هیچ‌وجه ایمان نخواهید آورد.» 49 آن شخص گفت: «ای آقا، پیش از آنکه بچه من بمیرد بیا.» 50 آنگاه عیسی گفت: «برو، پسرت زنده خواهد ماند.» آن مرد با ایمان به سخن عیسی به طرف منزل رفت. 51 او هنوز به خانه

نرسیده بود که نوکرانش در بین راه او را دیدند و به او مژده دادند: «پسرت زنده و تندرست است.» 52 او پرسید: «در چه ساعتی حالش خوب شد؟» گفتند: «دیروز در ساعت یک بعد از ظهر تب او قطع شد.» 53 پدر فهمید که این درست همان ساعتی است که عیسی به او گفته بود: «پسرت زنده خواهد ماند.» پس او و تمام اهل خانه‌اش ایمان آوردند. 54 این دومین معجزه‌ای بود که عیسی پس از آنکه از یهودیه به جلیل آمد انجام داد.

ایا تو به خدای پدر ایمان داری؟ بله

ایا تو به عیسی مسیح یگانه پسر او ایمان داری؟ بله

ایا تو به روح القدس ایمان داری؟ بله

این ها دیالوگ هایی هستند که در مراسم غسل تعمید برقرار می گردند. داشتن ایمان در قلب مان به همین آسانی ها نمی باشد که ما با زبان مان ان را ابراز می داریم. در این رابطه ، ما کشیش ها یا ما برادر و خواهرهای دینی و یا حتی ما آموزگاران مذهبی دچار مشکلات و درگیری های زیادی می شویم. و بایستی به راستی این را بگوییم که ابراز ایمان برای خود تک تک مان کاری بسیار دشوار می باشد. این مشکل از زمان اولیه بشر بوده است که برای هر چیز داشتنی خود یک نشانه قابل رویت می خواسته است. ما با خودمان این را می گویم که خدا باید عقل و فهم من را انقدری قوی بسازد که من بتوانم به او ایمان راسخی داشته باشم. ولی این رویه از زمان های قدیم نیز مرصوم می بوده است و بدین ترتیب بوده است که انسان ها به خدا عبادت می نمودند. زیرا عیسی در ان زمان اینگونه فرموده بود که : اگر شما این معجزات و نشانه ها را نتوانید ببینید پس دیگر شما به خدا ایمان نخواهید آورد.

همچنین چگونگی امکان داشتن یک ایمان به خدای غیر قابل دیدن را عیسی در ادامه به ما می گوید. داستان با یک موضوع اضطرابی کاملا طبیعی آغاز می گردد. که قلب انسان را بدرد می آورد. پدری در کنار تخت پسری در حالت مرگ نشسته بود. او از پزشکان روش های درمان و یا نظرات غیرمعقول را برای علاج پسرش درخواست می کرد. ولی در نهایت او دست به دامن یک مرد یهودی شد. ولی این عمل او در ان زمان برای یک فرد بالا مرتبه رومی مرسوم نبود. او امیدوار بود که ان شخص بتواند به او کمک کند حتی اگر او مورد مسخره شدن هم قومی های خودش قرار می گرفت. ان مرد در زمان شفای ان پسر عمل جالب تری را در او انجام داد. او شفای روح ان پسر را انجام داده بود. او ایمان او را احیاء کرده بود. پس ما هم در این راه او هم ایمان می شویم. چه کسی می داند شاید ما هم در این راه با او ایمان مان را دوباره بیابیم و یا اصلا دارای یک ایمان تازه ای شدیم. و یا شاید هم در این راه کسب ایمان، باعث شدیم تا شخص دیگری ایمان خودش را بیابد. در موقعیت های مختلف اضطرابی این دنیا ،

همه چیز به عیسی ختم می شود و ما نباید جلوی کسانی را که فقط چند اشتباه کوچکی را انجام داده اند و قصد دارند به کلیسا بیایند بگیریم. اگر ما بخواهیم همچین معیاری را برای ورود به کلیسا بگذاریم باید در کلیسا را برای همیشه ببندیم و کسی دیگر نمی تواند به نزد عیسی بیاید. بطور معمول هر کدام از ما انسان ها دارای مشکلات زیادی هستیم مثلا یکی مشکلی در شغل خودش و یا در خانواده اش دارد و یا کسی نامزد خودش را به تازه گی از دست داده است. ما اغلب برای همین گرفتاری ها به کلیسا می اییم و نمی دانیم دیگر باید به چه شکلی در زندگی مان ادامه بدهیم. همیشه موقعیت هایی وجود دارند که ما به کمک دیگران نیازمند می شویم. و اگر کسی هم نتواند در این مشکل ما ، ما را یاری کند دیگر انوقت سراغ خداوند را می گیریم حتی اگر تا آن لحظه از وجود خدا بی خبر بوده باشیم.

حال بر آن مرد رومی بزرگ چه گذشته است؟ در آن داستان و در ابتدا آن ما چیزی درباره ایمان آوردن یک انسان نمی شنویم. و فقط آن مرد این را از عیسی شنیده بود که او شفا دهنده بزرگی است و همچنین او اب را به شراب تبدیل می کند. او با خودش این را حتما فکر کرده بود که اگر عیسی همچین کارهایی را انجام داده است پس او می تواند به پسرش نیز کمک بکند. ولی نکته بزرگ نا امید کننده برای آن مرد این بود که او با عیسی ملاقات می کند. چراکه آن مرد سوالی از عیسی می کند که انتظار آن جواب را از او نداشت. زیرا در ابتدا عیسی به آن مرد جواب نداد و در ادامه از لحن صحبت کردن عیسی مشخص بود که او درخواست آن مرد را رد کرده است. چون عیسی در جواب می گوید: اگر شماها این نشانه ها و معجزات را نمی بینید ، پس شماها نمی توانید ایمان بیاورید. عیسی این جملات را به ادم هایی که دور او جمع شده بودند می زند. عیسی مسلما حق داشته است زیرا ما ادم های زیادی را می شناسیم که تا زمانی که خدا به آنها در کارهایشان کمک می کند و همه چیزشان روبه راه است در نزد خداوند باقی می مانند ولی در هنگامی که نیازشان برطرف گردید دیگر سراغی از خدا نمی گیرند. این رویه در زمان عیسی خیلی رایج می بوده است. ولی داستان ما به همین جا ختم نمی شود که عیسی جواب درخواست آنها را رد کرده است. آن مرد رومی باز هم اصرار می کند و حتی او از درون روح خودش عیسی را بلند فریاد می زند. " ای عیسی بیا به نزد من وگرنه پسر من خواهد مرد" او بدین ترتیب یکی از مهم ترین فرمان ها را انجام می دهد. زیرا ما نباید هیچ وقت از درخواست کردن مان دست بکشیم حتی اگر ما جوابی دریافت نکنیم. ما باید همیشه از خدا بطلبیم زیرا این خودش یک نوع تمرین ایمان داشتن است. ولی ما انسان ها اگر دعایمان جواب داده نشد و یا اگر آن از طرف خدا رد بشود ما دیگر به نزد خدا نمی رویم و راه مان از او جدا می شود. ولی آن مرد بارها و بارها از عیسی خواهش می کند و این بار عیسی چشم از او بر نمی دارد و با او مستقیما وارد صحبت کردن می شود و داستان ما جلوه ای دیگر به خود می گیرد. در آنجا عیسی خود همیشگی خودش را نشان می دهد. یعنی هر جایی که به او نیاز می بوده و یا اگر کسی از او خواهشی داشته است فوراً به کمک آن شخص شتافته است. عیسی امروزه نیز با ما چنین رفتاری هم دارد و ما می توانیم بدین ترتیب ببینیم که اگر هر وقت ما و یا دیگران نیاز به کمکی داریم چگونه او به یاری ما می شتابد. وقتی که ما دارای نیازی می شویم در آن هنگام است که فرمان به عیسی می رود. و یا در مورد کمک به دیگران این را باید بدانیم که فرقی هم نمی کند که آن شخصی که ما به آن کمک می کنیم ایا او از طریق کمک ما ایمان می آورد یا نه. به همین دلیل ما باید طوری خدمات دینی مان را انجام دهیم که همه در درون کارمان عیسی را ببینند و آنها این را باید درک بکنند که این خود عیسی است که با آنها می باشند و به کمک ایشان آمده است.

این داستان ما در ادامه به حالت ناراحت کننده ای در می آید و آن هم این است که عیسی آن مرد را از خود دور می کند و به او می گوید که از اینجا برو. این ماجرا من را دقیقا داستان خودم را بخاطر می آورد که وقتی من از شرکت برق خودم پول باقی مانده ام را درخواست می کردم. زیرا هر بار که من به مسئول آن تلفن می زدم. او در جواب می گفت که پرداخت مبلغ شما در روند اداری می باشد. او با این جواب خودش نمی خواست که من را ناامید کند ولی او از طرفی من را به حال خودم می گذاشت. آن مرد هم عیسی را به چنین شکلی می دید. و عیسی آن مرد را فقط با این جمله تسلی بخش : برو که پسر تو شفا گرفته است. راهی می کند. این جمله نمی توانست او را قانع کند و برای آن مرد اینگونه بنظر می آمد که عیسی دیگر میخواست که آن مرد دست از سرش بردارد. ولی با این تفاسیر آن مرد راهی می شود و او باید فقط با این جمله عیسی با مشکل خودش کنار بیاید. حال در قلب آن مرد چه اتفاقی می تواند افتاده باشد؟ ایا او آخرین امید خود را از دست داده است. او دیگر از عیسی نمی پرسد و مدرکی

برای شفا بخش بودن این جمله از او نمی خواهد. او بایستی تمام ارزوها و امید هایش را روی یک جمله عیسی بنا کند و به آن تکیه کند. و زندگی پسرش فقط به جمله عیسی ربط پیدا می کند و او نمی داند که آیا او با این جمله شفا پیدا می کند و یا میمیرد. در نهایت آن مرد با آن جمله تنها می ماند. البته او تنها کسی نیست که در چنین موقعیتی قرار می گیرد. قبل از او نسل های گذشته هم بدین صورت بودند. مثلا نوح هم می بایستی فقط با یک جمله یک کشتی عظیمی در دل خشکی می ساخت و قبل او ابراهیم بود که او نیز می بایستی همه چیز خودش را رها می کرد و دوباره همه چیز را از نو آغاز می کرد. این داستان ها همیشه ادامه داشته است و انسان های زیادی بوده اند که زندگی شان فقط با یک جمله خداوند تغییر کرده است. اطمینان داشتن به خداوند بهترین راه ایمان آوردن به او می باشد. این یک کلام معمولی نمی باشد بلکه آن کلام پر قدرت خداوند است که همه جا حضور دارد همان کلامی که ما امروزه آن را هم در زندگی مان می طلبیم. خداوند با این کلام هستی را آفرید. و آن مرد رومی فقط به آن کلام خدا ایمان نیاورده است بلکه او کلام خدا را در خود عیسی ای که زنده بود یافته است. یوحنا هم در کتابش اینگونه می گوید: او در ابتدا یک کلمه بود که در نزد خداوند قرار داشت و خود خدا همان کلمه بود. آن مرد در آنجا با خود کلمه دیدار کرده بود. و این خدا اجازه می دهد که او با تمام اشتیاقش به نزد او بیاید. ای عزیزان این داستان بهترین درس یادگیری ایمان می باشد زیرا در اینجا موضوع بر سر شفا دادن یک بیمار نمی باشد بلکه ایمان آوردن آن مرد را نشان می دهد. در اینجا موضوع بر سر اطمینانی است که نمی توان آن را دید و همچنین اعتقاد آن مرد به عیسی که از صمیم قلب می باشد. ای عزیزان، خداوند بعضی اوقات به ما اجازه می دهد تا ما راه آن مرد رومی را برویم تا به آن ایمان راسخ دست پیدا کنیم. ما نمی دانیم که آیا دعای مان مورد پذیرش قرار می گیرد یا نه؟ و یا بر سر ما چه خواهد آمد؟ و آیا من از این گرفتاری خودم رها می شوم یا نه؟ اینها همه ولی تردیدهای انسانی ما می باشند. آن مرد رومی هم بایستی آن تردید را می داشته بود ولی من در آن ایرادی نمی بینم زیرا شک و تردید هم جزوی از ایمان می باشند. تردید مخالف و ضد ایمان نیست بلکه اینکه آدم به یک چیز اشتباهی ایمان داشته باشد غلط است. آن مرد تردید داشت ولی بی ایمان نبود زیرا او درخواست خودش را از شخص درستی کرده بود. او به حرف های عیسی گوش داد و راهی شد و درست همین عمل خود ایمان می باشد یعنی شنیدن کلام خدا و پیروی کردن از آن. ما هم امروزه می توانیم با شرکت در مراسم نان و شراب این راه را ببیماییم و ایمان خودمان را بدست آوریم. ما از طریق کلام خدا غسل تعمید شده ایم. ولی این شاید برای ما انسان ها طبیعی نباشد که عیسی از راهی دور مریض ها را شفا دهد دقیقا همان چیزهایی که آن مرد رومی دیده بود.

این نوع ایمان هیچ وقت ناامید نمی گردد زیرا آن مرد به هدف خودش رسیده بود. او به هدف خودش رسیده بود زیرا او در انتهای داستان با ایمان خودش مواجه می شود. زیرا قبل از اینکه او به خانه برسد صدای شادی دیگران را می شنود که پسرش شفا گرفته است. و این همان چیزی بود که عیسی گفته بود. و پسر او باز هم می تواند به زندگی روزمره خود بازگردد. ولی معجزه واقعی اینجا رخ می دهد که او متوجه می شود که او پیش چه کسی رفته است. یعنی همان عیسی که او ایمانش را از او گرفته است. او حالا فقط دیگر سلامتی و شفای پسرش را نمی خواهد بلکه او چیز بیشتری از عیسی انتظار دارد. او سوال های زیادی از عیسی می پرسد. همانطور که نوشته های انجیل را می خوانیم. کلام انجیل این را می خواهد به ما بگوید که او تمام زندگی اش را بر روی ایمانی که به عیسی داشته بنا کرده است. این در اصل مهمترین معجزه این داستان است. مردی که از عیسی درخواست شفای پسرش را داشت اکنون روح خودش را شفا یافته می بیند. او به همراه تمام خانواده اش دیگر نجات یافته اند. ولی ما نمی توانیم فقط بدین گونه باشیم که هر زمان اگر چیزی یا معجزه ای از طرف عیسی به تحقق پیوست نگاه ایمان بیاوریم. زیرا افراد زیادی هستند که گاهی خدا را قبول و یا گاهی رد می کنند. موضوع مهم این داستان شفای آن مریض نبود بلکه چیز بیشتری از دیدار آن مرد با عیسی بود. معجزه اصلی در آنجا همان وجود ایمان می باشد. اگر ما بخواهیم از خودمان بیرسیم که سرنوشت ما دیگر چگونه خواهد شد. باید دنبال رو عیسی بشویم تا جواب خودمان را بیابیم. هیچ کلام و یا روش و یا برنامه ای نمی تواند ما را به ایمان برساند بجز خود عیسی. ما فقط او را دوست داریم بجویم و از او سوال بیرسیم. و ما میل داریم بر روی روش های او زندگی مان را بنا کنیم.